

تاریخ طنز ادبی ایران

جواد مجابی، تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۶ (چاپ اول)، تعداد صفحه ۱۰۹۳.

عیسی امن خانی^۱

تاریخ طنز ادبی، عنوان کتابی است از جواد مجابی. نویسنده در این کتاب - که در دو جلد و در ۱۰۹۳ صفحه انتشار یافته است - به بررسی تاریخ طنز از قدیمی‌ترین ایام تمدن ایران تا زمان و زمانه حافظ پرداخته است و کوشیده تصویری از طنز ادبی در این زمان طولانی ارائه کند. کتاب تاریخ طنز ادبی ایران، چهارده فصل دارد و در هر کدام از این فصل‌ها به موضوعی از طنز یا طنز در دیوان یکی از شاعران پرداخته شده است؛ در فصل اول پیشینه طنز در ایران بررسی شده است؛ در فصل دوم از تمثیل‌های باستانی سخن به میان آمده است؛ فصل سوم به شوخی‌های عوام و خواص اختصاص دارد و فصل چهارم زندگی با هجو زندگی نام گرفته است؛ نویسنده در فصل پنجم از حرکت شعر به سوی مردم می‌نویسد و بقیه فصل‌های کتاب (البته نه همه بلکه بیشتر آنها) درباره شاعران و طنز در آثار آنهاست چنان‌که فصل ششم درباره سنایی و طنز در آثار اوست و فصل چهاردهم - که فصل پایانی است - به حافظ و شیوه طنز پردازی‌اش می‌پردازد.

کتاب حاضر، اولین کتاب درباره طنز و تاریخ طنز نویسی در ایران نیست پیش از آن نیز کتاب‌های متعددی درباره طنز، نظریه‌های آن و تاریخ آن نوشته شده است؛ مانند طنز آوران معاصر ایران اثر بیژن اسدی پور و عمران صلاحی، طنز سرایان ایران از مشروطه تا انقلاب اثر مرتضی فرجیان و محمدباقر نجف زاده، برداشت آخر: نگاهی به طنز امروز اثر رویا صدر، تاریخ طنز در ادبیات فارسی اثر حسن جوادی، نظریه طنز بر بنیاد متون برجسته طنز فارسی اثر نیما تجبر، درباره طنز: رویکردهای نوین به طنز و شوخ طبعی ابوالفضل حری، بررسی متون طنز آمیز عامیانه ایرانی اثر نعمت الله فاضلی و امیر هاشمی مقدم و ... این کتاب را باید ادامه همان تلاش‌ها دانست. اگر بخواهیم ویژگی خاصی برای این کتاب در مقایسه با آثاری که پیش‌تر از آنها نام بردیم، برشماریم می‌توانیم به اختصاص برخی از فصل‌های کتاب به شاعر یا نویسنده‌ای خاص اشاره کنیم (البته این مسئله اگر ویژگی خاصی باشد) چنان‌که نویسنده در فصلی به سنایی و طنز شعر او پرداخته است و در فصلی نیز به خاقانی و طنز ادبی در شعرش حال آنکه در پژوهش‌های پیشین بیشتر به اصول طنز و استخراج نمونه‌هایی برای آن از تمام متون ادبی (جوادی، ۱۳۸۴) بسنده است و به ندرت فصلی یا بخشی از کتاب به شاعر یا نویسنده‌ای اختصاص داده شده است با این همه، این کتاب نیز چون هر کتاب دیگری، کاستی‌ها و ضعف‌هایی

^۱ دانشیار دانشگاه گلستان، amankhani27@yahoo.com

دارد؛ برخی از این کاستی‌ها به ساختار کتاب باز می‌گردد و برخی به محتوای آن. در ادامه و پس از بررسی ویژگی‌های صوری کتاب تاریخ طنز ادبی، به برخی از این کاستی‌ها اشاره خواهیم کرد.

کتاب تاریخ طنز ادبی ایران به لحاظ شکلی همچنین رعایت قواعد نگارشی و ویرایشی ضعف عمده‌ای ندارد؛ کتاب فاقد طرح جلد مشخصی است (طرح جلد آن سفید است و تنها عنوان کتاب و نام نویسنده در آن آمده است) اما این مسئله را نباید برای آن عیبی دانست چرا که به آن جلوه‌ای فاخر داده است. چاپ آن هم که به همت نشر ثالث بوده است، بسیار خوب و در قطع مناسب انجام گرفته است و به لحاظ نگارشی و ویرایشی نیز قابل قبول است؛ جدای از برخی اشتباهات تایپی و ویرایشی مانند صفحه ۱۴۵ و برخی از بخش‌های کتاب که نثری عامیانه دارد، در کتاب به لحاظ نگارشی و ویرایشی ضعف خاصی وجود ندارد یا از چشم نویسنده این سطور پنهان مانده است. به‌رغم این محاسن، چنان‌که گفته شد کتاب کاستی‌های متعددی دارد؛ این ضعف‌ها و کاستی‌ها را ذیل دو بخش ساختاری و محتوایی قراردادیم و در ادامه به بررسی معرفی و بررسی برخی از آنها خواهیم پرداخت.

ضعف‌های ساختاری (عنوان، فصل بندی و ...)

- **عنوان‌بندی‌های مبهم و نادرست:** اولین ضعف ساختاری کتاب در عنوان و عنوان‌بندی‌های کتاب است. نویسنده بر کتاب خود تاریخ طنز ادبی ایران را نهاده است حال آنکه این کتاب تنها به بررسی تاریخ طنز ادبی تا قرن هشتم (عبید زاکانی و حافظ) پرداخته است و هیچ اشاره‌ای به تاریخ و تحول طنز در قرن‌های دیگر به‌ویژه تاریخ طنز نویسی در دوره معاصر - که در مقایسه با تاریخ طنز ادبی گذشته (از آغاز تا مشروطیت) غنی‌تر است - نکرده و درباره آن چیزی نوشته نشده است. با توجه به این سکوت، نویسنده باید نام کتاب خود را به جای تاریخ طنز ادبی ایران، تاریخ طنز ادبی ایران تا قرن هشتم (یا تاریخ طنز ادبی ایران تا روزگار حافظ) می‌گذاشت تا خواننده به دلیل نام کتاب دچار اشتباه نشود. متأسفانه از آنجا که کتاب فاقد مقدمه و پیشگفتار است، به این مسئله تقریباً در هیچ کجای کتاب اشاره‌ای نمی‌شود.

درباره عنوان‌بندی فصل‌ها نیز غالباً ابهام یا نادرستی وجود دارد. برخی عنوان‌ها درست نیستند یا ممکن است خواننده را به اشتباه بیندازد مثلاً نویسنده یکی از عنوان‌های اصلی فصل دهم - که به خاقانی اختصاص داده شده است - را «خاقانی ادیب هزل اندیش» (مجابی، ۱۳۹۵: ۶۱۶) گذاشته است. این درست است که خاقانی تعدادی شعر هجو آمیز دارد اما اولاً در انتساب هزل گویی به او جای تردید است ثانیاً به واسطه حضور چند شعر هجو آمیز یا به تعبیر نویسنده تاریخ طنز ادبی ایران، هزل آمیز، نمی‌توان خاقانی را شاعری هزل اندیش دانست. انتساب چنین صفاتی به شاعری که از حکمت و دانش او سخن‌ها گفته شده است (و او خود را حسان ثانی نیز می‌نامد) جای تأمل بسیار دارد.

میان برخی از این عنوان‌ها با درونمایه نیز ارتباطی وجود ندارد مثلاً نویسنده در فصل پنجم - که عنوان آن را «حرکت شعر به سوی مردم» گذاشته است - از مسعود سعد سلمان و ناصر خسرو و خیام سخن گفته است و درباره طنز در آثارشان - البته اگر طنزی در آثار شاعری چون ناصر خسرو باشد - مطالبی نوشته است حال آنکه به نظر ارتباطی میان این شاعران و طنز شعرشان با عنوان فصل وجود ندارد؛ چگونه می‌توان شاعری چون مسعود سلمان را شاعری مردمی دانست و طنز مندرج در آثار او را طنز مردمی؟

جدای از این عنوان‌های قابل تأمل، برخی دیگر از عنوان‌ها مبهم و نارسا هستند مثلاً عنوان فصل دوم «تمثیل‌های باستانی» (همان: ۵۹) است و معلوم نیست این عنوان - که بیشتر به عنوان کتاب‌های بلاغی می‌ماند - چه ارتباطی با کتاب حاضر دارد یا عنوان «جمهوری خیر، جمهوری تأمل» (همان: ۳۹۹) هیچ تصویری از فصل حاضر به خواننده ارائه نمی‌کند به‌ویژه اینکه عنوان‌های کلی و مبهم، بدون هیچ زیر عنوان یا عنوان دوم به کار گرفته شده‌اند. دیگر ضعف‌های ساختاری کتاب عبارتند از:

- **حشو و دراز نویسی:** باینکه کتاب حرف تازه‌ای ندارد و چیزی به انبان دانسته‌های ما درباره طنز اضافه نمی‌کند اما حجم آن بسیار زیاد است. دلیل این فربه بودن هم حشویات کتاب و درازنویسی‌های موجود در کتاب است. بخش‌های بسیار زیادی از این کتاب را می‌توان حذف کرد بدون اینکه به کتاب آسیبی بزند و شاید حذف آن سبب پیراسته و سخته شدن کتاب هم شود؛ مثلاً نمونه‌های این حشویات را می‌توان در صفحات ۱۱، ۲۳، ۳۳ و ... دید. درازنویسی نیز نمونه و شواهد بسیاری در کتاب دارد؛ صفحات ۴۸، ۶۰، ۶۴ و ... تنها برخی از نمونه‌های این درازنویسی‌ها است.

- **تکرار:** تکرار مطالب نیز به حد آزار دهنده‌ای در کتاب وجود دارد؛ نویسنده بارها و بارها مسئله‌ای را که پیش‌تر گفته است، تکرار می‌کند بدون آنکه نیازی به آن باشد؛ مثلاً در همان فصل اول مطالب صفحه دهم دوباره و با کمی تغییر در صفحه ۲۱ نیز آمده است و ...

- **مثال‌های بسیار و گاه بی‌ارتباط:** در مورد مثال‌ها و شواهدی که نویسنده برای مطالب خود آورده است، دو نکته به نظر می‌رسد: حجم این مثال‌ها بسیار زیاد است: نویسنده گاه برای یک عنوان پانزده صفحه و بیشتر مثال ذکر می‌کند مثلاً نویسنده برای نشان دادن تصویری از دوزخ زندگی ایرانیان در زمانه اسارت‌شان در دست بیگانگان (البته به روایت نویسنده تاریخ طنز ادبی ایران) پانزده صفحه نمونه و شاهد آورده است. جالب آنکه بیشتر این نمونه‌ها هم از عبید زاکانی است یعنی شاعری که در یکی دیگر از فصل‌های کتاب (فصل سیزده) نویسنده به تفصیل درباره او سخن گفته است؛ برخی از این مثال‌ها بی‌ربط‌اند یا ربط چندانی با موضوع ندارند؛ مثلاً نویسنده در صفحه ۲۹ و بعد از آن حکایات و شواهدی می‌آورد که با عنوان و موضوع کتاب تناسبی ندارد. ذکر یکی از این نمونه‌ها روشن‌گر خواهد بود:

«انوشیروان را معلمی بود. روزی معلم او را بدون تقصیری بیازرد. انوشیروان کینه او در دل گرفت. تا به پادشاهی رسید از او پرسید که چرا بر من بی سبب ظلم کردی؟ معلم گفت چون امید آن داشتم که بعد از پدر به پادشاهی برسی، خواستم که تو را طعم ظلم بچشانم تا در ایام سلطنت به ظلم اقدام نمایی» (همان: ۳۰).

به نظر نویسنده این سطور اگر این مطالب حشو و تکراری همچین درازنویسی‌های بی‌مورد و از این شاخه به آن شاخه پریدن‌های نویسنده تاریخ طنز ادبی ایران از کتاب حذف شود، در مجموع کتابی حداکثر ۴۰۰ صفحه باقی می‌ماند که مطالب حشو و دراز نویسی‌ای در آن وجود نخواهد داشت.

- ساختار کتاب (چه ساختار کلی کتاب و چه ساختار هر فصل) نیز دارای ضعف‌های بسیاری است مثلاً معلوم نیست چرا باید فصلی مانند «تمثیل‌های باستانی» در کتاب تاریخ طنز ادبی ایران آمده باشد یا چرا فصلی با عنوان انتقاد اجتماعی (فصل نهم) در میان فصل‌هایی که به شاعرانی چون عطار (فصل هفتم) و خاقانی (فصل دهم) اختصاص داده شده، گنجانده شده باشد.

کتاب تاریخ طنز ادبی ایران، ظاهراً سیری خطی/تاریخی دارد ولی حتی به لحاظ تاریخی نیز میان برخی فصل‌ها آشفتگی دیده می‌شود. خاقانی شاعر قرن ششم است و بدین ترتیب باید بر شاعران قرن هفتم تقدم داشته باشد و از او پیش از شاعرانی چون عطار سخن گفته شود حال آنکه دقیقاً عکس این قضیه در کتاب دیده می‌شود؛ طنز خاقانی در فصل دهم کتاب بررسی شده است حال آنکه در فصل هفتم از طنز عطار سخن گفته می‌شود.

این آشفتگی درون فصل‌ها هم تکرار می‌شود و نمونه‌های بسیار دارد؛ مثلاً نویسنده کتاب تاریخ طنز ادبی ایران در فصلی که عنوان قلمرو طنز سنایی را دارد و به سنایی اختصاص یافته ناگهان به عثمان مختاری و سراج الدین قمری (همان: ۳۰۸ و ۳۱۲) می‌پردازد و صفحاتی را به آنان اختصاص می‌دهد. جالب اینکه نویسنده درباره عثمان مختاری هم نوشته‌اند: «نمی‌توان مختاری را دارای روحیه طنز سرایی دانست جز اینکه بر اثر عصبانی شدن از دست خازن کور و فلان ممدوح بی خاصیت، نکته‌ای در هجو او رانده است» (همان: ۳۱۰).

ضعف‌های محتوایی

- اولین ضعف محتوایی این کتاب، فقدان تعریف/تعاریف مفاهیم و اصطلاحات کلیدی کتاب است. خواننده بارها در این کتاب با اصطلاحاتی چون طنز، شوخ طبعی، جوک، لطیفه، هجو، هزل و ... برخورد می‌کند بدون اینکه تعریف نویسنده کتاب از آنها - که لزوماً همان تعریف فرهنگ‌های ادبی و اصطلاح نامه‌ها نیستند - را بداند. نویسنده به راحتی و بدون اینکه تمایزی میان واژگانی چون طنز، جوک و ... بگذارد یا اینکه اینها را در همان آغاز کتاب برای خواننده روشن سازد این واژگان را به جای هم به کار می‌برد حال آنکه هم بهتر است و هم مرسوم است که تفاوت این اصطلاحات

(شوخی طبعی، طنز و...) و تفاوت طنز با اصطلاحاتی چون هجو و هزل گفته شود همچنان که محققان دیگری چنین کرده‌اند به‌عنوان نمونه نویسنده کتاب *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*، پیش از هر کاری، مرزها و محدوده طنز را از هجو و ... جدا ساخته است (جوادی، ۱۳۸۴: ۱۱).

آنچه دشواری این مسئله را دوچندان می‌کند ترکیب‌هایی است که نویسنده با این واژگان می‌سازد مثلاً او سعدی را شاعر/ نویسنده‌ای می‌داند که «هزل تعلیمی» (همان: ۶۴۵) نوشته است و اولاً منظور از این اصطلاح نویسنده چیست؟ ثانیاً آیا این عنوانی مناسب برای طنز سعدی است؟ و ثالثاً این هزل تعلیمی چه ارتباطی با عنوان کتاب دارد و چرا باید یکی از فصل‌های کتابی باشد که به تاریخ طنز ادبی ایران و نه هجو و هزل پرداخته است؟ این آشفتگی‌ها و عدم مرز بندی به شکل‌های دیگر و در جاهای دیگر کتاب نیز نمود دارد؛ مثلاً نویسنده شوخی را به چند دسته شکرخند، زهر خند، نیشخند و اندوه‌خند و ... تقسیم کرده است اما تمایزگذاری میان اینها روشن نیست (همان: ۱۸)؛ مثلاً بهتر بود که نویسنده برای تمایز نهادن میان هر یک از این انواع طنز، برای هر یک از این نوع شوخی‌ها، مثالی ذکر می‌کرد و عجیب اینکه نویسنده‌ای که برای هر موضوع بی‌ربط یا بدیهی ده صفحه و ده‌ها مثال می‌آورد، برای چنین مسئله حیاتی و حساسی از آوردن مثال و شاهد خودداری می‌کند؛ امری که نتیجه آن چیزی جز آشفتگی کتاب نیست. عدم تمایزگذاری میان مفاهیم و اصطلاحات و تعریف نکردن آنها، سبب شده که در این کتاب جز طنز، به مسائلی چون هجو و ... نیز پرداخته شود.

- این تن زدن از تعریف دقیق طنز و مشخص نبودن محدوده آن سبب شده است که موضوعات دیگری چون هجو نیز در کتاب دیده شود. حجم این بخش مطالب به‌حدی است که حتی می‌توان نام طنز را از عنوان کتاب برداشت؛ مثلاً تمام مطالبی که درباره خاقانی آمده است، ارتباطی با طنز ندارد یا بیشتر از آنکه طنز باشد، هجو است. برای اثبات این ادعا کافی است تا مطالبی را که نویسنده *تاریخ طنز ادبی ایران* درباره خاقانی نوشته‌اند، با بخش‌هایی از کتاب هجو در شعر فارسی مقایسه کنیم (نیکویخت ۱۳۸۰: ۲۹۲) تا مشخص شود آنچه مجابی درباره خاقانی و در تاریخ طنز خود نوشته است، همان‌هایی است که محققانی چون نیکویخت در کتاب *هجو در شعر فارسی* خود آورده‌اند. نمونه‌های این تداخل و جابه‌جاشدن‌ها (هجو به جای طنز) بسیار است. پیش‌تر به عثمان مختاری اشاره کردیم که خود نویسنده به خالی بودن دیوانش از طنز اشاره کرده بود و این مسئله را در مورد ناصر خسرو نیز می‌بینیم. در نمونه‌هایی که از ناصر خسرو ذکر شده است، هیچ نشانی از طنز نیست (مجابی ۱۳۹۵: ۲۲۵).

دلیل این امر چنان‌که گفته شد، امتناع نویسنده از ارائه تعریف برای اصطلاحات کلیدی یا حتی تساهل در این باره است. نویسنده با این استدلال که هجو فرومایه‌ترین حالت طنز و شاخه‌ای از آن است (همان: ۱۳۴) کتاب خود را با شعر

هجوآمیز و بحث دربارهٔ هزل انباشته و فربه کرده است. در این سخن تردیدی نیست که برخی هجوها از شوخ طبعی و طنز، بری نیستند اما این حکم را نمی‌توان به تمام هجویه‌ها داد؛ مثلاً هجوهای ناصر خسرو یا فردوسی و ... نشانی از شوخ طبعی ندارند و با هجویه‌های شوخ طبعانهٔ امثال ایرج میزا و ... یکی نیستند. نویسنده با این تساهل خود، پای هر هجویه سرایی را به کتاب خود باز کرده است. نمونهٔ این شاعران عثمان مختاری است و ناصر خسرو. حتی در کتاب هجویه‌های سنایی نسبت به اقارب خویش هم آمده است و ... نتیجهٔ چنین تساهل در تعریف اصطلاحات آن است که کتاب حاضر بیش از آنکه تاریخ طنز ادبی ایران باشد، تاریخ هجو و هزل ادبی ایران است.

- فقدان روش شناسی ضعف دیگر کتاب است. روش شناسی کتاب را می‌توان به سه صورت در نظر گرفت: الف) داشتن روش و اسلوبی مشخص در بررسی آثار؛ *زاکانی نامه* دکتر علی اصغر حلبی را می‌توان نمونهٔ چنین آثاری دانست. نویسنده کتاب *زاکانی نامه* براساس سنت مألوف پژوهش‌های ادبی معاصر، تقسیم‌بندی مشخصی ارائه می‌دهد و براساس آن طنز زاکانی را ذیل دسته‌های متفاوتی قرار می‌دهد و ... (حلبی، ۱۳۸۴؛ ب) استفاده از نظریه‌های تازه‌ای که در طنزپژوهی به کار گرفته می‌شود؛ نیما تجبر در کتاب *نظریهٔ طنز* بر بنیاد متون برجستهٔ طنز فارسی این نظریه‌ها را ذیل چهار عنوان ۱. نظریهٔ برتری/توفیق ۲. نظریهٔ ناهم خوانی/ناهماهنگی/ناهم جنسی ۳. نظریهٔ آرامش/رهایی ۴. نظریهٔ الوهیت/ربوبیت (تجبر، ۱۳۹۰: ۸۳) بررسی کرده است؛ پ) کاربری روش شناسی و نظریه‌هایی چون تبارشناسی، پدیدار شناسی و

نویسنده کتاب *تاریخ طنز ادبی ایران* خود را به کاربری هیچ یک از این شیوه‌ها ملزم نکرده است؛ او بدون اینکه اصولی برای بررسی تاریخ طنز یا طنز در شعر شاعران پیش چشم داشته باشد یا از رویکردی مشخص استفاده کند، به شیوهٔ تذکره نویسان، مطالبی را به دنبال هم آورده و کم نیست مواردی که میان مطالب ارتباط محکم یا مشخصی دیده نمی‌شود حال آنکه نویسنده می‌توانست با تکیه بر روش‌های تازه، اولاً از تکرار مطالبی که دیگران نوشته‌اند، بپرهیزد و ثانیاً کار خود را از کسانی که نسبت به او فضل تقدم دارند، متمایز کند.

- یکی از ضعف‌هایی که در پژوهش‌های پژوهشگران معاصر به دفعات دیده می‌شود، تحمیل ارزش‌ها یا دیدگاه‌های تازه و مدرن به متون گذشته است؛ به عنوان نمونه پژوهشگری در شعر ناصر خسرو، اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی می‌بیند و دیگری چند صدایی - که مفهوم و ارزشی مدرن است - را در آثار عطار و ... جستجو می‌کند. جستجوی این ارزش‌های مدرن در متون کهن یا نسبت‌دادن برخی دیدگاه‌های مدرن به گذشتگان اگر نادرست هم نباشد، بسیار مناقشه‌برانگیز است و پژوهشگران باید از چنین بازخوانی‌هایی از متون گذشته و گذشتگان اجتناب کنند. متأسفانه چنین رویکردی به متون گذشته و گذشتگان در تاریخ طنز ادبی ایران به فراوانی وجود دارد. نویسنده بارها و بارها ارزش‌ها و باورهای

مدرن خود را به گذشتگان و بدون اینکه شاهدهی برای آن ارائه دهد، تحمیل می‌کند. در ادامه تنها به دو نمونه از این تحمیل‌ها باورها اشاره می‌کنیم:

الف) نویسنده در آغاز کتاب و دربارهٔ چرایی پیدایش طنز و شوخی در گذشته می‌نویسد:

«در ادواری که انسان به‌طور گروهی زندگی می‌کند از سوی قدرت حاکم، آداب و رسومی برای جماعت تدارک می‌شود که به‌طور جدی باید همه بدان گردن نهند. مدتی این امور قراردادی و ساختگی بر روابط انسانی آن اجتماع حکم فرماست و همه چیز به‌طرز ترس‌آوری جدی گردن نهادنی است؛ اینجا و آنجا کسانی پیدا می‌شوند که با شک کردن در اصالت قراردادهای تعبیه شده توسط رئیس قبیله یا امیر و سلطان و نهادهای دیگر اقتدار، لب به اعتراض و انتقاد می‌گشایند. اولین انتقادهای خاموش نسبت به هنجار مستقر در جوامع قدیمی، توسط شکاکان خیره سری ابراز می‌شود که حربه‌شان تردید و شوخی است. با پیچیده‌ها و نجواهای زیر زمینی وانمود می‌کنند که آن رسم و آداب را واقعی و مفید نمی‌دانند. سپس با نیشخند یا زهر خند و بیانی شوخ چشمانه با آن رسوم و عادات جعلی روبرو می‌شوند و با شوخی‌های مکررشان بذر تردید در دل دیگران می‌کارند. این شوخی‌های زیر جلکی موربانه‌وار پایه‌های به‌ظاهر استوار نظم مستقر را در آن ده یا شهر متزلزل می‌کند؛ اولین دشمنان برده‌داری یا تبعیض نژادی، نخست در اصالت این نظم‌های نانسانی شک کرده و به آن خندیده‌اند و راجع به آن مضمون کوک کرده‌اند بعد کار به انتقاد و پیشنهاد و مبارزه با آن نظم‌های آهین چندین هزار ساله رسیده است» (همان: ۱۰).

چنین اظهارنظرهایی که در کتاب کم نیست حداقل دو ایراد دارد: الف) نویسنده باید برای چنین ادعاهای بزرگی شاهد و نمونه بیاورد؛ مثلاً شوخی یا لطیفه‌ای (یا شوخی‌ها و لطیفی) را که چنین تغییرات بزرگی را به دنبال داشته باشد، بیاورد حال آنکه نویسنده هیچ نمونه‌ای برای این ادعای خود نه اینجا و نه در تمام کتاب نمی‌آورد یا اینکه نمونه‌ای که می‌آورد نه شوخی است و نه اثبات‌گر ادعای بزرگ نویسنده. نویسنده‌ای این شعر را که معلوم نیست هدف از آوردن آنها چه بوده است - پس از این ادعا آورده است:

خاقان ماه ماند و قیصر خرشید

آن من خدای ابر ماند کامغاران

کنخاهد ماه پوشد کنخاهد خرشید (همان: ۱۱).

ب) چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، به نظر می‌آید نویسنده فضای جامعه مدرن را به گذشته تحمیل کرده است. خلاصهٔ کلام آنکه نهادهای مستقر در جامعهٔ مدرن مانند دولت/حکومت و ... نهادهایی هستند که مشروعیت خود را از قراردادهای اجتماعی می‌گیرند به همین خاطر نیز نارضایتی مردم از این نهادها، می‌تواند دلیلی باشد برای تغییر آنها.

درحالی که در جهان پیشامدرن، چنین نیست و نهادهایی چون حکومت/سلطنت ریشه در جهان بالا دارند و ... در نتیجه قبول یا مخالفت مردم نقشی در تغییر آنها ندارد. طبیعی است که مردم (هرچقدر هم شکاک) تنها در جامعه مدرن برای تغییر حکومت و ... تلاش می کنند و از ابزارهایی چون شوخی و ... برای تغییر استفاده می کنند؛ آنها با این نوع رفتار (چنان که شوخی را یکی از دلایل سقوط کمونیسم در شوروی دانسته اند) مشروعیت قدرت را به پرسش می گیرند و از این طریق آن را تغییر می دهند اما از آنجا که در جهان پیشامدرن، مردم چنین فهمی از جهان و مناسبات خود با حکومت ندارند، از شوخی و ... برای سرنگونی و تغییر نهادهایی چون سلطنت استفاده نمی کنند. اینکه در میان انبوهی از طنزهای عبید یا حافظ، مخالفت با نهاد سلطنت و حکومت وجود ندارد، به این خاطر است؛ آنها با سلطان و حکومت مخالفتی ندارند بلکه مخالفت آنها با برخی از صفات آنها (مانند ریاکاری و ...) است همین.

مخالفت با نهادها و ...، ریشه در جهان مدرن دارد نه در جهان پیشامدرن. دلیل آن هم مشخص است در جهان مدرن است که برای اولین بار بسیاری از نهادها مانند حکومت و جامعه برخاسته از قرارداد میان انسان تلقی می شوند، هرچه قراردادی باشد، لاجرم قابل تغییر خواهد بود. شاهد این ادعا، مخالفت روشنفکران ایرانی با نظام سلطنتی و پادشاهی در دوره مشروطه است. آنها تحت تأثیر مفهوم قرارداد اجتماعی - که از کسانی چون هابز، لاک و روسو آموخته بودند - برای اولین بار از قراردادی (و نه آسمانی بودن سلطنت) سخن گفتند. دهخدا در رساله در مقاله طبیعت سلطنت چیست؟ می نویسد: «در ممالکی که جهل جای علم، زور جای حق و اوهام جای حقایق را گرفته است، سلطنت موهبتی است الهی یعنی خداوند متعال، حقوق، حدود و اختیارات هر قطعه از زمین را به دست یک نفر از افراد اهالی همان قطعه گذاشته و وجوب اطاعت دیگران نیز به او در علم ازلی خدا گذاشته است. اهمیت این امر ما را و گمان می کنم هر متدین عاقلی را نیز بر آن می دارد که با کمال دقت در حقانیت و ابطال آن غور کنیم و از فهم حقیقت کاری به این عظمت که منشأ سعادت و شقاوت و منبع غی و رشد ماست، تن نزنیم» (دهخدا، ۱۳۸۷: ۱۸۵). نکته عجیب آنکه در همین عبارات دهخدا، هیچ طنز و شوخی ای وجود ندارد؛ او که یکی از معروف ترین طنز نویسندگان معاصر است وقتی از قرار دادی بودن سلطنت می نویسد، مطلقاً لحنی شوخ طبعانه ندارد و ...

نمونه دیگر این نوع تحمیل دیدگاه های مدرن بر گذشتگان را می توان در بخش سنایی دید. نویسنده در این بخش از سنایی به عنوان منتقدی پیشرو - که نهاد خانواده را به چالش می کشد و قراردادی بودن آن را نشان می دهد - یاد می کند. او می نویسد:

«اولین نهاد اجتماعی که در جامعه سنتی همواره تابو بوده و هنوز هم حریم حرمتی دارد که فکر تجاوز بدان به خاطر کمتر کسی خطور می کند، یعنی نهاد خویشاوندی را سنایی با طوفانی از ابیات هزل آمیز درهم می کوبد، رابطه پدر

فرزند، زن و شوهری، خواهر و برادری و سایر خویشاوندی‌های سبب و نسبی را مسخره می‌یابد و عامل برقراری این رابطه‌ها را نفع شخصی و شرایط مصلحت‌آمیز ارزیابی می‌کند. در وهله نخستین، این نگاه و برداشت آشوبگرانه و هیچ‌انگار، از عارفی پرهیزگار ... حیرت‌آور می‌نماید اما شاعر پیشرو و با تجربه که خود را بیشتر به حقیقت‌مدیون می‌داند تا به عادت سنتی و اخلاق عامیانه و ارزش‌های نهادینه شده، می‌کوشد تا تعلقات بشری را یکبار دیگر از دیدگاهی تجربی و عقلانی و نه عادت شده، ارزیابی کند... در اهمیت نگاه برهنه و جسور او همین بس که هزار سال پس از او هنوز ما جرات نمی‌کنیم چنان جسورانه به نهادهای مستقر زمانه‌مان بیندیشیم و درباره آنها داوری کنیم» (همان: ۲۷۳-۲۷۴).

اما آن ابیاتی که نویسنده محترم تاریخ طنز ادبی ایران را به این نتیجه‌گیری‌ها واداشته‌اند، اینها هستند:

این گره را که نام کردی خویش	هر یکی کژدمند با صد نیش
سر گران همچو پای در خوابند	پرده در هم چو تیز در آبد
از ره مرگ و جسک ماده و نر	آرزومند مرگ یکدیگر
اهل علت نه خویش یکدگرند	همچو مهتاب خیش یکدگرند
گرچه ایشان اقارب اند همه	در اقارب عقربند همه
خویش نزدیک همچو ریش بود	بیش کـاویش رنج بیش بود
همه لرزنده از عنا و عذاب	چون زر و سیم سفله بر سیماب
آشکارا چو گربه بر سر خوان	زیر برتر چو موش در انبان

این دیدگاه به خانواده و روابط اعضای آن، بیش از آنکه دیدگاه سنایی باشد، دیدگاهی مدرن و به‌ویژه دیدگاه منتقدان مارکسیست است؛ مارکس و انگلس پس از مطالعه کتاب جامعه باستان لوئیس هنری مورگان و با الهام از آن، به این باور رسیدند که نهاد خانواده، نه نهادی ازلی و ابدی بلکه نهادی قراردادی است و شکل آن با توجه به ساختار اقتصادی حاکم بر جامعه و مناسبات تولیدی آن تغییر می‌کند. آنها تحت تأثیر چنین اندیشه‌ای به مطالعه دگرگونی خانواده از آغاز تا زمانه خود پرداختند؛ هدف آنان از این کار نشان دادن این نکته بود که شکل معمول و طبیعی فرض شده خانواده بورژوازی (تک همسری) شکل متأخر خانواده و یکی از چندین نوع از سلسله شکل‌های تاریخی خانواده است (براون، ۱۳۹۵: ۱۵۵) و هدف از آن نیز چیزی نیست جز تداوم نظام سرمایه‌داری. یکی از محققان مارکسیست ایرانی با تأکید بر تاریخی بودن شکل خانواده می‌نویسد:

«برخلاف تصور و آرزوی دانشمندان ذهن‌گرا که شکل کنونی همزیستی زن و مرد را شکلی ازلی و ابدی می‌انگارند، تاریخ بشر به ما می‌آموزد که در مراحل مختلف رشد و تکامل نیروهای تولیدی و زندگی اجتماعی، همزیستی زن و مرد

اشکال گوناگون داشته و هر بار متناسب با تحولات تازه‌ای در تولید، تغییراتی در ساخت اجتماعی و از جمله شکل همزیستی زن و مرد صورت گرفته است» (افشارنیا، ۱۳۵۷: ۱۷).

در حقیقت این مارکس و انگلس و البته لوئیس هنری مورگان بودند که این مسئله یعنی قراردادی و نه ازلی و ابدی بودن ساختار خانواده و مناسبات خانوادگی را طرح کردند و نه سنایی و امثال آن. توجه به این مسئله تنها در جامعه‌ای ممکن شدنی است که قراردادی بودن نهادها و ... در آن امری پذیرفته شده باشد و نه در جامعه عصر سنایی که همه چیز خاستگاهی الهی دارد و ... به نظر می‌رسد نویسنده تاریخ طنز ادبی ایران، در خوانش خود از سنایی پیش‌فرض‌های خود را دخالت داده، سنایی را از دریچه اندیشه فلاسفه‌ای چون مارکس، انگلس و حتی فلاسفه پست مدرنی فوکو و ... خوانده و فهمیده است.

حاصل کلام

کتاب تاریخ طنز ادبی در ایران، تألیفی شتابزده درباره یکی از اصلی‌ترین موضوعات ادبیات فارسی است. نویسنده کتاب مذکور، در نوشتن این کتاب طرح مشخصی ندارد و آشفتگی در تمام ساحت‌های کتاب (از ساختار فصول کتاب تا ساختار هر فصل) دیده می‌شود. کتاب فاقد یک روش شناسی علمی است. به دیدگاه‌ها و روش‌های تازه طنز پژوهشی در آن هیچ توجهی نشده است و همین ضعف، کتاب و ساختار آن را تا حد تذکره‌های قدیمی تنزل داده است. عدم تعریف دقیق اصطلاحات کلیدی چون طنز، شوخی، هجو و ... همچنین عدم تمایزگذاری میان اصطلاحاتی چون زهرخند، شکرخند و ... سبب جابه‌جایی اصطلاحات به جای یکدیگر شده، آشفتگی کتاب را دو چندان کرده است و در آخر اینکه تحمیل دیدگاه‌ها و جهان‌نگری‌های مدرن بر متون گذشته و گذشتگانی چون سنایی، به رویکرد علمی کتاب تاریخ طنز ادبی ایران تا حدود بسیار زیادی آسیب زده است.

منابع و ماخذ

- افشارنیا، علیرضا (۱۳۵۷)، زن و رهایی نیروهای تولید، تهران: پیشگام.
- براون، هتر (۱۳۹۵)، مارکس: درباره جنسیت و خانواده، ترجمه فرزانه راجی و فریدا آفاری، تهران: مطالعات زنان.
- تجبر، نیما (۱۳۹۰)، نظریه طنز بر بنیاد متون برجسته طنز فارسی، تهران: مهریستا.
- جوادی، حسن (۱۳۸۴)، تاریخ طنز در ادبیات فارسی، تهران: کاروان.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۴)، زاکانی نامه: رساله در شرح احوال و آثار و نقد افکار مولانا عبید زاکانی، تهران: زوار.

- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۷)، «طبیعت سلطنت چیست؟» چاپ در رسایل مشروطیت (۲ جلد)، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- مجابی، جواد (۱۳۹۵)، تاریخ طنز ادبی ایران، تهران: ثالث.
- نیکوبخت، ناصر (۱۳۸۰)، هجو در شعر فارسی، تهران: دانشگاه تهران.